



شهر بانو

شنبه
۱۷ دی ۱۴۰۱
۱۴ ربيع الثاني ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۴

(۵)



که بیست مورد داشت: از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفيله و نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره های قرآن کریم، دعا کردن در صبح، ظهر و شب و کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام. دخترم جلو این موارد ستون هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش، جدول را علامت می زد.

حتی با خانه نشینی حفظ کرده اند. این نوع نگاه به زندگی را می توان در خاطرات شهید زینب کمایی، از شهدای انقلاب آن، دید. او که نامش در شناسنامه میترا بوده است، بارها به خانواده اعتراض می کند که نامش را عوض کنند. یک روز هم خودجوش دوستانش را دعوت می کند، نام خود را به زینب تغییر می دهد و اعلام می کند دیگر میترا نیست. مادر این شهید چهارده ساله در خاطره ای می گوید: «زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود

بود. می خواست با کالسکه بیمارستان برود. جلوش را گرفتند و خواستند سرش را برهنه کنند، اما او چادر را دور خودش پیچید و سرش را برهنه نکرد. او را به باد کتک گرفتند. خواهرم همان شب بچه اش سقط شد. خودش هم مرد. هجده سال داشت.»

✚ من میترا نیستم

این نوع نگاه، به سبک زندگی زنانی برمی گردد که مادرها و مادر بزرگ های ما بوده اند و عفت خود را

می دانستم زندانی ام می کنند

✚ فاطمه فکور یحیایی، از مبارزان انقلابی و همسر حاج حیدر رحیم پور

بیش از اینکه به اسم و فامیل معروف باشد، به همسر مرحوم حاج حیدر رحیم پور معروف است. نامش فاطمه فکور یحیایی است. انقلابی زیسته است و هم چنان با انقلاب اسلامی و ارزش های انقلابی زندگی می کند. منزل آن ها از پایگاه های مبارزان بوده است. «مبارزان بسیاری به خانه ما رفت و آمد داشتند و برای حرکت های مردمی برنامه ریزی می کردند. قبل ترها، حتی از همان سال ۴۳ به بعد و آغاز نهضت که امام (ره) تبعید شد، حاج آقا مدت ها شب نامه می نوشت تا دستخطش شناسایی شد. پس از آن، من شروع به نوشتن کردم. خط من را هم شناسایی کردند. دستگاه تایپ که داشت در کشور رایج می شد، قاجاقی تهیه کردیم و اعلامیه های امام (ره) و شب نامه و... را تایپ می کردم. از اینکه زندانی شوم، با آن شرایطی که زندان های آن زمان به ویژه علیه زنان داشت، واقعا می ترسیدم ولی باید مبارزه را ادامه می دادیم.»

خانم فکور از همان پیش از انقلاب بین زنان انقلابی به رانندگی معروف بود. شاید نخستین زن محبیه ای بود که در مشهد پیش از انقلاب اسلامی پشت فرمان می نشست: تویوتایی سبز، معمولاً حاوی اعلامیه و کتب انقلابی، با رانندگی حرفه ای یک زن که در تظاهرات سال ۵۷ در مشهد، گاه جلو تانک ها می پیچید و ویراژ می رفت تا مردم فرصت فرار از زنجیر تانک ها را پیدا کنند. در این باره می گوید: «بعد از ازدواج، حاج آقا گفت رانندگی یاد بگیر. من با تویوتا رانندگی می کردم. زمان انقلاب در مشهد در کل دو راننده زن داشتیم. یکی خانم دکتر بود که بی حجاب بود و یکی من که چون حجاب داشتم، مقنعه می پوشیدم و عینک می زدم، چند بار رانندگان مرد مرا «ملاچی» صدا زدند! حاج آقا می گفت: ماشین را ببند از پشت راهپیمایی ها که اگر خواستند کسی را بگیرند، با ماشین فراری شان دهی. همیشه کار همین بود. یک بار سمت چهارراه لشکر داخل مسجد سخنرانی بود. حاج آقای ری شهری سخنرانی می کرد. خانم مقدسی و خانم زندی داخل مسجد بود. خودرو را کوچه پشتی مسجد پارک کردم. گفتم برای آنکه دستگیر نشوند، داخل ماشین بروند تا فراری شان دهم و دستگیر نشوند، اما به محض حرکت، ماشین شناسایی شد و سر چهارراه لشکر، ما را گرفتند. افسر هیکل و درجه دار ساواک گفت: ماشین را بزن کنار. زدم کنار. گفت: سوئیچ را بده. من سوئیچ را محکم توی مشتم گرفته بودم ولی چنان میج دستم را فشار داد که سوئیچ پرتاب شد. گفت: اینجا چه غلطی می کنی؟ ماشین را توقیف کرد و گفت: فردا بیا شهر بانی! البته نرفتم چون حتما بازداشت می شدم به ویژه به این علت که اعلامیه های امام (ره) و کتاب «تشیع سرخ» دکتر شریعتی در ماشین بود. می دانستم اگر بروم، مرا زندانی می کنند. بعدها به حاج آقا پیام دادم: ماشین تو است؟ حاج آقا هم گفته بود ما چنین ماشینی نداریم. مدتی بعد، به کمک یکی از آشنایان که با دستگاه مرتبط بود، با تهدید و... پس دادند.»



فانی، از روحانیان زمان رضاشاه و از مبارزان انقلابی دوران دبیرستان در مدرسه فروغ، علوم دینی را نزد او به پیشنهاد مرحوم طاهایی، در مکتب نرجس، و نهج البلاغه برای دختران جوان و دانشجوی. فکر من از چهل سال می رسد. از اوایل تأسیس مکتب با کوچه چهارباغ زندگی می کرد. چند سالی در منزل بکر افتاد که زمینی را برای مکتب تهیه کند. خیلی این کار را انجام دهد اما به توافق نرسید و در محل ها کسی نبود که درس کلام بگوید. چون من درس دادم و دانشجوین زیادی به مکتب رفت و آمد می می پرسیدند. چون درس کلام با فلسفه و منطق بخش های دانشجویان را هم به من سپرد. سؤالات و از این دست موارد می پرسیدند. پاسخ گویی به سؤالات آن قدر پیچیده بود که مشخص بود از سمت ان در این ماجرا نقش داشتند. سؤالات کمونیستی ب مطرح شده بود، می گفتند اگر امام (ره) موفق شهید هاشمی نژاد هم پرسش های دانشجویان بود زندانی شوم ولی همراه با خانم طاهایی، در انم ها نیز در اعتصاب ها شرکت می کردم. نوارها، اتاق خرابه ای یک طرف حیاط داشتیم و همیشه کی ها هم سراغ آن نمی رفتند. تحصن و راهپیمایی... شیرازی تحصن کردیم. سه روز در منزل ایشان بی سلاح، در ماه مبارک رمضان روزمان به مشکل نخورد، با یک بار دیگر هم منزل آیت... قمی با حضور زنان در میدان چندان حرکتی نکنیم. این



ول کشید. بعد
تا... قمی دل
در این تحصن و
سمتیه حضور
ما بود.